

# آیا خداناباوری باید دین ستیز باشد؟

## جان گری

درآمد: از انواع گوناگون خداناباوری چه می‌دانیم؟ وجه اشتراک خداناباوری رایج معاصر و ادیان تبشیری چیست؟ چرا برخی از خداناباوران، دین را نازدودنی و حتی ضروری می‌دانند؟ مصادیق «بربریت خرد» در قرن بیستم کدامند؟<sup>۱</sup>

در سال‌های اخیر این تصور در ما به وجود آمده که خداناباوری، همانند مسیحیت، دینی تبشیری است. بنا بر تصور ما، خداناباور کسی است که فکر می‌کند باورهای ما باید مبتنی بر علم باشد و می‌کوشد این دیدگاه را به دیگران نیز بقبولاند. در آن نوع خداناباوری‌ای که امروزه هیاهوی زیادی به پا کرده، دین نظریه‌ای بدوی درباره‌ی چگونگی کارکرد جهان است، خطایی فکری و تهی از ارزش‌های انسانی که بهتر است کنار گذاشته شود. اما این تنها نوع خداناباوری نیست. تاریخ نشان می‌دهد که خداناباوری می‌تواند به این سادگی نبوده و از روایت مسلط امروزی ما بسیار فراتر برود. با این حال، به نظر می‌رسد امروزه بسیاری از این واقعیت بی‌خبر اند که همه‌ی خداناباوران نمی‌خواسته‌اند دیگران را به سلک ناباورمندان درآورند، در واقع بعضی از آنها رابطه‌ی دوستانه‌ای با دین داشته‌اند و علم همواره منبع الهام‌بخش آنها نبوده است. انواع مختلفی از خداناباوری وجود داشته است.

نباید از این امر تعجب کرد. خداناباوری فی‌نفسه موضعی کاملاً سلبی است: خداناباور کسی است که ایده‌ی خدا تکیه‌گاه او نیست. شکی نیست که ایده‌های مختلفی درباره‌ی خدا وجود دارد، اما در فرهنگ غربی خداوند یعنی ذهنی الهی که دانای مطلق، قادر مطلق و محبت صرف است. خداناباوران این ایده را رد می‌کنند، یا اصلاً به آن نیازی ندارند. اما این تنها وجه اشتراک آنها است. خداناباوری با جهان‌بینی‌ها و ارزش‌های بسیار گسترده‌ای همراه بوده است. بیایید نگاهی به دو تن از خداناباورانی بیندازیم که با خداناباوران کنونی تفاوت داشته‌اند.

جاکومو لئوپاردی، از اهالی ایتالیا در اوایل قرن نوزدهم را در نظر بگیرید. او که بیشتر به خاطر اشعار درخشان‌اش شهرت دارد، متفکری اصیل نیز بود. وی در **زیبالدونه**، دست‌نوشته‌ای ۴۵۰۰ صفحه‌ای که ملغمه‌ای از ایده‌ها و اندیشه‌های مختلف است، تحلیلی نافذ از زندگی مدرن ارائه می‌دهد. لئوپاردی در شهری کوچک زیر نظر پدرش - یکی از اشراف زادگان سنتی که هنوز شمشیر به کمر می‌بست - به گونه‌ای بار آمد تا کاتولیکی خوب شود. او در دوران نوجوانی خداناباور شد. به نظر او، جهان از ماده تشکیل شده و قوانین فیزیکی بر آن حاکم است، و انسان‌ها حیواناتی اند که به طور تصادفی خودآگاهی یافته‌اند. وی که پیش از داروین این مطالب را می‌نوشت، این ایده‌ها را

<sup>۱</sup> جان گری، فیلسوف نامدار بریتانیایی و استاد بازنشسته‌ی مدرسه‌ی علوم اقتصادی و سیاسی لندن است. او خود را خداناباور می‌داند. آن‌چه می‌خوانید، برگردان اثر زیر است:

John Gray, [‘Does atheism have to be anti-religious?’](#), 30 August 2015

نه از علم بلکه از مطالعه‌ی آثار کلاسیک و مشاهده‌ی زندگی پیرامون خود الهام گرفته بود. لئوپاردی هیچ‌گاه ماده‌گرایی انعطاف‌ناپذیر خود را انکار نکرد اما در همان حال مدافع دین نیز بود. به نظر او، دین توهمی بود که برای سعادت بشر ضرورت داشت. در حالی که جهان مدرن باورهای سنتی را انکار می‌کند، لئوپاردی باور داشت که این کار فقط سبب می‌شود که مردم باورهایی به مراتب خطرناک‌تر را بپذیرند. او به طور خاص دل‌خوشی از مسیحیت نداشت، زیرا فکر می‌کرد این ادعای مسیحیت که دینی برای تمام نوع بشر است رواداری را از بین برده است. به عقیده‌ی او، انسان‌ها پیش از مسیحیت خوشبخت‌تر بودند. اما در دوران مدرن، بدیل مسیحیت چیزی بود که او آن را «بربریت خرد» می‌خواند: فرقه‌های خداناباوری مانند ژاکوبینسم در دوران انقلاب فرانسه که می‌خواستند جهان را با استفاده از زور از نو بسازند. لئوپاردی باور داشت که این دین‌های سیاسی حتی از مسیحیت نیز ناروادارتر خواهند بود. با توجه به تاریخ قرن بیستم، می‌توان گفت که واقعاً حق با او بود.

به نظر لئوپاردی، آیین کاتولیسیم - که در آن پرورش یافته بود - بهترین توهم موجود بود. اما او خود دیگر به سوی دین بازنگشت. او دوران کوتاه زندگی خود (۱۸۷۳-۱۷۹۸) را وقف خواندن و نوشتن کرد و چون مدت زمان زیادی را در کتابخانه‌ی پدرش می‌گذراند دچار نزدیک‌بینی و خمیدگی پشت شد. او که بیشتر اوقات بیمار و فقیر بود، عمده‌ترین وابستگی انسانی‌اش زنی متأهل بود و دوستی که در خانه‌اش درگذشت. لئوپاردی خود به توهمی که فکر می‌کرد برای خوشبختی مردم ضروری است، باور نداشت. اغلب اشعارش لحنی افسرده دارند، اما به نظر نمی‌رسد که او فردی غمگین بوده باشد. لحظات آخر عمرش در حالی سپری شد که با آرامش ابیات پایانی یکی از زیباترین اشعارش را دیکته می‌کرد.

نیروی محرکه‌ی زندگی لولین پاپویس، رمان‌نویس و جستارنویس، نوع دیگری از خداناباوری بود. او در سال ۱۸۸۴، و به عنوان یازدهمین فرزند کشیش سامرست، به دنیا آمد. دو تن از برادران او به نام‌های جان کوپر پاپویس و تئودور پاپویس نیز نویسندگان مشهوری شدند. لولین با شور فراوان دین پدری خود را کنار گذاشت. او، مانند لئوپاردی، ماده‌باوری پروپاقرص بود اما بر خلاف او فکر می‌کرد که اگر انسان‌ها دین را کنار بگذارند در کل زندگی بهتری خواهند داشت. اما فکر نمی‌کرد که دین کاملاً بی‌ارزش است. پاپویس می‌نویسد «گاهی اوقات، یک‌شنبه صبح زود، برای اجرای عشای ربانی وارد کلیسای غم‌انگیز و قدیمی می‌شدم و در حالی که برای شرکت در این مراسم زیبا و کهن، زانو زده و سرم را خم کرده بودم می‌کوشیدم که بفهمم در پس این شایعه‌ی نامعقول چه رازی نهفته است. همچنین، احساس می‌کردم تا حدی تمایل دارم که آن را باور کنم. چرا که نه؟» به باور او، شایعه‌ی نامعقول مسیحیت، مانند سایر ادیان، واکنشی به فناپذیری و میرایی بود.

او در اکثر دوران زندگی، فاصله‌ی چندانی با مرگ نداشت. در سال ۱۹۰۹ دریافت که به بیماری سل دچار شده است. در دورانی که هنوز آنتی‌بیوتیک در دسترس نبود، این بیماری می‌توانست بسیار مهلک باشد اما در واقع، پاپویس سی سال دیگر نیز زنده ماند. او هیچ‌گاه بهبود نیافت اما مصمم بود که از زندگی خود، که همواره در خطر بود، به بهترین شکل استفاده کند. در سال ۱۹۱۰ برای یک سال در یکی از آسایشگاه‌های مسلولین در سوئیس

اقامت کرد. در این دوران از فرصت استفاده کرد و حجب و حیایی را که با آن پرورش یافته بود کنار گذاشت: با به خطر انداختن سلامت خود، با بسیاری از ساکنان آسایشگاه رابطه‌ی جنسی برقرار کرد. او در دفتر خاطرات روزانه‌ی خود از خون‌ریزی‌ای صحبت می‌کند که نزدیک بود وی را از پای در بیاورد. پاپویس با خون خود نشانه‌ای بر این صفحه می‌گذارد. او در گزارشی که درباره‌ی بیماری خود نوشت، می‌گوید «اکنون، با غرور ناشی از جوانی، خودنویس خود را در لگنی که کنار تختم قرار دارد، فرو بردم و ضربدری قرمز بر دفتر خاطراتم کشیدم. این ضربدر می‌توانست به یک ولگرد متعلق باشد: ولگردی که نمی‌تواند امضا کند اما می‌خواهد واقعه‌ای مهم در مسیر خود را ثبت کند.» یک‌ماه بعد، زمانی که بهبود یافته بود، بار دیگر با برقراری رابطه‌ی جنسی با بیماران آسایشگاه جان خود را به خطر انداخت.

پاپویس در سال ۱۹۱۴ به آفریقای شرقی رفت و به مدت پنج سال با یکی از برادرانش به پرورش گوسفند مشغول شد. واقعیت‌های دشوار زندگی در صحرا خداناباوری او را تقویت کرد. وی پس از بازگشت اعلام کرد که آفریقا «مایه‌ی حیات تمام اوهامی را که برای زمانی طولانی در برابر چشمان انسان‌ها رقصان و اسباب شادی آنها بوده، لا جرعه سر می‌کشد. تنها حقیقت است که باقی می‌ماند. آنچه در اروپا فقط حس می‌شود اینجا به وضوح خود را نشان می‌دهد... تنها سطح وجود دارد، آن زیر چیزی نیست.» این کشف او را مشوش نکرد. برای پاپویس کاملاً آشکار بود که زندگی انسان فی‌نفسه معنا یا غایتی ندارد، اما این امر او را در لذت‌بردن از حس زنده‌بودن، مصمم‌تر می‌کرد. به عنوان نویسنده‌ای مستقل، هیچ‌گاه از نظر مالی امنیت نداشت و اغلب در فقر به سر می‌برد. اما در سال‌های بعد، به همراه شریک فداکار زندگی‌اش، آلیس گرگوری، سفرهای زیادی انجام داد و از جمله به جزایر کارائیب، فلسطین، آمریکا و جزیره‌ی کاپری سفر کرد.

پاپویس لذت‌گرایی را برگزید. او که همواره مرگ را پیش روی خود می‌دید، مصمم بود تا حس زندگی را تشدید کند. برای او تأمل درباره‌ی مناظر و حیوانات وحشی همان اندازه اهمیت داشت که لذت جنسی. جستارهای او سرشار از تصاویر زیبای‌های طبیعت است: خرگوشی که از برکه‌ای کوچک آب می‌نوشد، بچه‌روباه‌هایی که در سپیده‌دم در صخره‌های دورست با هم بازی می‌کنند. پاپویس در سوئیس، در سال ۱۹۳۹، از زخمی که به سوراخ تبدیل شده بود وفات یافت. او یک هفته پیش از مرگش می‌نویسد «در این نیم‌قرن سرشار از لذت، زندگی شادی داشته‌ام.»

دو خداناباوری که درباره‌ی آنها صحبت کردیم، با یکدیگر بسیار تفاوت داشتند. در حالی که لئوپاردی در برابر جهانی بی‌خدا راه تسلیم و رضا را در پیش گرفت، پاپویس با مسرت و شادی آن را فرصتی مغتنم می‌دانست. اما برای هر دوی آنها، دین چیزی بیش از نظریه‌ای منسوخ بود. لئوپاردی فکر می‌کرد که نوعی از دین برای خوشبختی انسان‌ها ضروری است، و پاپویس دین را نوعی شعر می‌دانست که باعث تقویت روحیه‌ی انسان در مواجهه با مرگ می‌شود.

اما این دو ناخدا باور با ناباورمندان سال‌های اخیر نیز بسیار تفاوت دارند. ناباوری مسلط معاصر که می‌خواهد دیدگاهی علمی را به همه‌ی مردم جهان بقبولاند، تنها یکی از شیوه‌های زیستن بدون استفاده از ایده‌ی خدا است.

خوب است که به گذشته برگشته و به انواع دیگری از خداناباوری نیز نگاهی بیندازیم، خداناباوری‌هایی که نسبت به انواعی که می‌شناسیم ظرافت و غنای بیشتری داشته و صرفاً تصویری واژگون از ادیان تبشیری نیستند.

برگردان: هامون نیشابوری